

قران

نظر علامه در باب "اهدنا"

قبل از ورود به مسئله بنابراین بود که حدیث اخلاقی بخوانیم که ذهنمان اینجا رسید که بیان علامه طباطبایی اعلی الله مقامه را در تفسیر المیزان عرض کنیم که نظر ایشان در اهدنا الصراط المستقیم^۱ این است که به تناسب، می فرمایند که **یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه^۲**، که آیه بعدش را هم آوردیم (ولو اینکه آیه بعد را نیاورده اند) می خواهند بگویند طریقه الی الله دارند، طرق الی الله بعدد انفاس الخلائق چنین تعبیرهایی در فلسفه مطرح است.

همه طرق، الی الله است منتها یکی طریقتش قریب است آن صراط مستقیم است اما یکی طریقتش بعید است، منتهی می شود به الی الله، منتها خب راهش دورتر است.

کفر و فسوق و غیره، همه دارای صراط هستند، کفر و فسق و فجور، در اینها انحرافات و هواهای نفسانی هست، اینها به سبیل صدمه می زند نه به صراط، صراط هست و همه دارای صراط اند و به سبیل صدمه می خورد و همان دورش کرده است. همه منتهی به الی الله می شوند.

نتیجه این شد که **کل لکل سبیل الی الله**، تمام خلائق، نه تمام انسان ها، آیه یا ایها الانسان آوردند اما دنباله اش آوردند که **الیه تصیر الأمور^۳**، همه امور منتهی به آنجا می شود، تعبیرشان این است من سوی الله، اختصاصا به انسان ندارد و هر کسی هست که دارای عقل و شعور هست از جن و ملک و انسان هر موجود دیگری که ممکن است باشد ولی ما هنوز پی نبرده باشیم، من سوی الی الله همه طریق الی الله دارند، نه اینکه تکوینا منتهی می شوند، **إنا لله و إنا الیه راجعون**، نه بلکه طریق دارند، طریقتشان الی الله منتهی می شود، منتهی یکی صراطش نزدیک است، آن صراط مستقیم است و یکی هم مثل یک ماشینی که می افتد در جاده ها، دست انداز و غیره دارد اما بالاخره آخرش منتهی می شود به آنجا، ولی خب این راه است، این قریب است و آن یکی بعید است.

وزان صراط نسبت به سبل

مطلب دیگر این است که فرمودند که وزان صراط نسبت به سبل، وزان روح به جسد است، چطور روح احاطه به جسد دارد و هیچ آفتی هم به آن نمی خورد، آنچه آفت می خورد به این بدن می خورد، معلوم شد که به صراط آفت نمی خورد و به سبل می خورد، وزان صراط به سبل، وزان روح به جسد است، همچنان که آفت به جسد می خورد از طفولیت، و دائم تغییر

^۱ - سوره حمد، آیه ۵

^۲ - سوره انشقاق، آیه ۶

^۳ - سوره شوری، آیه ۵۳

می کند، اما روح آن احاطه را دارد، جهت احاطه ای اش محفوظ است، آفت ها هم همه اش به جسد می خورد و هیچ آفتی به روح نمی خورد.

این تفسیر المیزان ذیل اهدنا الصراط المستقیم است که خلاصه اش این در می آید، که البته خودشان هم یک خلاصه گیری کردند در پنج نتیجه.

وزان إحاطه روح به جسد است همچنان که روح احاطه دارد و آفت به جسد می خورد، اینجا هم آفت به سبل می خورد و به صراط آفتی نمی خورد.

تفاوت بین فعل "هدی" متعدی بنفسه و متعدی به إلی

مطلب دیگری که دارند این است که این معروف شده و اساس ندارد که اهدنا الصراط السمتقیم اگر متعدی به نفسه شد ایصال به مطلوب است و اگر با إلی آمد ارائه طریق است، این هم اساس ندارد. در صحاح فرموده الیهدایه و الدلاله. نکته اش هم که اساس ندارد این است که نقض هم است، مومن آل فرعون گفت **اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ**، از من اطاعت کنید تا اهدکم صراط المستقیم، پس هدایت اختصاص به الله ندارد، متعدی به نفسه هم آمده و ایصال به مطلوب باید باشد، لذا یک نقض از قرآن کردند، بعد هم فرمودند نکته حل هم این است که ارائه هم نحوی از ایصال به مطلوب است دیگر، پس این مسئله ایصال مطلب را همه دارند منتها مرتبه مرتبه می شود و سیر کمالی است، مرتبه ای به مرتبه ای.

این خلاصه فرمایش ایشان.

اما فرمایش اول که چند تا مدعا شد، چون بحث فقه است و تفسیر نیست.

یک خواب خوب هم دیدم در راستای تفسیر قرآن بود که از یاد رفت. آن وقتی که تصمیم گرفتیم تفسیر شروع کنیم، خواب خوبی دیدیم. گاهی انسان می گوید از کجا می گویی خوب بود و گاهی انسان از جوانب می فهمد خوب است، بعضی هایش مشکوک است و بعضی ها هم قطعاً خوب نیست و لذا ناراحت است. حالا کاری به آن نداریم.

بحث ما هم همین بود که داشتیم، لذا مطالعه شده حرف می زنم و رویش کار شده است.

خاطره ای از حضور آقای سیدان و علامه طباطبایی خدمت آقای فلسفی

فرمایش اول اینکه آن هفته عرض کردیم، خاطره ای که بود و آقای سیدان گفتند من تهران منبر می رفتم و ایشان خیلی به آقای فلسفی ارادت داشت، تقریباً منبری ها اینطورند یک منبری محوری دارند، ما آنجا بودیم و حسن اتفاق علامه طباطبایی هم بودند، حالا نه اینکه منزل آقای فلسفی، یک مجلسی بود که علامه طباطبایی هم خودشان بودند و آقای فلسفی هم بود و من هم بودم، من نمی خواستم نقد کنم و فقط می خواستم آقای فلسفی بیایند در برنامه، گفتم که آقا من

می خواهم این اهدنا الصراط المستقیم شما را در تفسیر را بیان کنم، اجازه دارم؟ فرمودند بله بفرمایید و من بیان کردم و شروع کردم و بیان کردم و گفتم درست تقریر کردم؟ علامه طباطبایی فرمودند بله درست تقریر کردید، دیگر من چیزی نگفتم که آقای فلسفی شروع کردند که این بر خلاف مذاق اهل بیت ع است. آقای فلسفی که می گوید خلاف اهل بیت ع است، کسی است که با روایات مأنوس است و یک عمر منبر رفته و هر منبری که می رفته یک حدیث و دو حدیث همراه داشته، مثل یک فقیهی که می گوید مذاق شریعت است و مذاق فقه اهل بیت ع این است، او بر اثر غوری که می کند در مسائل فقهی و غیره مذاقی پیدا می شود و نمی شود هم اشاره هم شود.

آقای می گفت به حضرت آیت الله العظمای خوانساری پرسیدیم که آقا این ابای از تقييد دارد، این کدام جمله اش است؟ گفت آسید احمد خوانساری فرمودند به هیچکدامش نمی شود اشاره کرد، این جمله می گوید من آبی از تقييد هستم. یا مثلا امتنان از کجا می گویی؟ از کلمه رفع؟ نمی دانیم اما مجموعا می گوید امتنان است.

اشکال استاد کاهانی به علامه طباطبایی ره

حالا ما جواب می دهیم که همه سبل إلى الله دارند تمام نیست، یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه مسئله لقای پروردگار است و لقای تکوینی است و مثل إنا لله و إنا إليه راجعون است، چه ربطی به این دارد که همه طریق شریعت داشته باشند و طریقت داشت باشند و پس تعدد مطلوب می شود، راه دور و راه نزدیک تعدد مطلوب می شود. اینکه بگویی این راه اولیه است و نشد آن یکی راه، چنین حرفی نیست، لذا اولاً این دلالت ندارد.

ثانیا بعید و قریب را می فرمایند از **أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ** استخراج می کنیم، کجا **يُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ** یعنی راه إلى الله و سیر إلى الله؟ یعنی آن راه، راه دوری است بیابید به این راه نزدیک، لذا این معنا درست نیست بلکه می گوید بیابید اینجا یعنی این راه، یعنی لیس إلا این راه.

این آیه را قرینه گرفتند که شریعت، دو شریعت است. طریقت، دو طریقت است، طریقت بعیده و قریبه که صراط مستقیم قریب است که این هم تمام نیست.

اما فرمودند که هدایت، کل من الصراط إلى الصراط است، نه این نیست. من این را از بیان تفسیر البیان نقل می کنم، نه اینکه تعبدا قبول داشته باشیم بلکه یعنی آن مطلب درست است. تفسیر البیان می فرمایند بر اهدنا الصراط المستقیم مسئله ای مطرح است که تحصیل حاصل است، که چرا کسی که هدایت یافته باید تقاضای هدایت کند؟ بعد می فرمایند وجوهی جواب داده شده که می فرمایند اینها شاهی ندارد، که یک وجه هم وجه فرمایش علامه را آورده است، یک وجه دیگر اینکه ما از خدا بخواهیم استمرار بمانم و بر آنکه دارم استمرار باشد و ازمن گرفته نشود. می گوید این شاهی ندارد که ما از

خدا می خواهیم خدایا اهدنا، لذا این خلاف ظاهر است، ایشان می فرماید خلاف ظاهر است، راست هم می فرمایند. اینجا بحث تفسیر اصولی شده است.

روش تفسیر قران از نظر استاد کاهانی

تفسیر هم باید مبانی اصولی بیاید داخلش. اینجور تفسیرهایی میکنند و که با مبانی اصولی سازگار نیست، این درست نیست. آن مبانی اصولی که در فقه موشکافی می کند باید بیاید در تفسیر، آنقدر زیبا در می آید. همینطور که یک چیزی می گویند به وجوهی مردود است و تمام نیست.

لذا می فرمایند این خلاف ظاهر است، ظاهر اهدنا در احداث است نه در استمرار هدایت، خب اینکه رد شد.

وجه دیگر اینکه ثواب باشد، این هم خلاف ظاهر است و وجوهی که مفسرین گفتند و جالب این است که مفسرین گاهی از هم می گیرند. یعنی وقتی که جایی گیر می کنی و مراجعه می کنی آن عقده حل نمی شود، یعنی همان است که گفته شده و گفته شده تا رسیده، باید کسی بیاید آن عقده را حل کند و آن بزنگاه را حل کند. جدا ما گرفتار شدیم و اینجا و آنجا دیدیم باید از خودمان استفاده کنیم. از خودمان یعنی چه؟ با مباحث فقهی مان و اصولی مان بین این مسئله را جایی حل کردند یا نه. همینها می بینید در آیاتی که در تفسیر در اصول بحث می شود، چقدر دقیق بحث می کنند.

خب این هم تمام نیست.

وجه دیگر اینکه بگوییم مرتبه به مرتبه، مراتب شدید و ضعیفه، این هم خلاف ظاهر است.

تفسیر درست اهدنا از نظر استاد

پس چه هست؟ می فرمایند ظاهر این است یک هدایت عامه هست، هدایت عامه دو قسم است، تکوینی و تشریحی.

تکوینی که قضیه حضرت موسی ع است که فرمود که خداوند فهدی، **قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى**، ظاهرا این هدایت تکوینی است، پس یک هدایت تکوینی داریم. این هدایت غریزه ای است و همه این هدایت را دارند.

یک هدایت، هدایت تشریحی داریم عامه یعنی عامه تشریحی که درست هم هست، این چیزی است که جنبه های ذوقی و فطری هم همینجور است. آن ارائه طریق است، یعنی اتمام حجت، نشان می دهد، **مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْإِبْلَاحُ**^۷، فقط ابلاغ می شود می خواهد بپذیرد و می خواهد نپذیرد، غیر از امامت است. رسول وظیفه اش تبلیغ است، کار ندارد که می

^۶ - سوره طه، آیه ۵۰

^۷ - سوره مائده، آیه ۹۹

خواهد قبول کند و می خواهد قبول نکند. امر به معروف و ناهی از منکر نیست، این شأن امامت است، امامت است که اعمال قدرت می کند. منتها حضرت رسول ص ، هم نبی است و هم رسول است و هم امام و مقام امامت دارد. این هدایت عامه.

یک هدایت تکوین خاصه است، عنایت خاص پروردگارا است، **أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ**^۵، در اهدنا این است که از باری تعالی می خواهیم: اهدنا. نه اینکه همه در صراط اند، نه آقا ما صراط می خواهیم از پروردگار. صراط یعنی چه؟ یعنی تو را در آن راه قرار می دهد و تو را امداد غیبی هم می کند و کمکت می کند. یعنی کمکت می کند، اینجا دیگر بحث جبر نیست که بگویی آقا جبر است، نه اینجا خودت خواستی، خواستی و نگهت می دارد از خطرات شریعت. خیلی عالی است که انسان به اینجا برسد تا جایی که مورد عنایت خدا شود و خدا حفظش کند. به جایی می رسی که از خطر حفظت می کند و اصلاً تو را بر می گرداند که خودت خواستی. این است که حتی رسول الله ص حقیقتاً اهدنا الصراط می خواهد. آقا رسول الله هم لحظه به لحظه می خواهد. **وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَّانْفَضْنَا مِنَ حَوْلِكَ**^۶، عظمت رسول الله ص به همین است. این همه چیز را درست می کند، دعا ها و مناجات ها همه را درست می کند.

مستشکل: ...

جواب: من نظرم این است که صراط مستقیم، لیس الا صراط علی است و محال است صراط دیگری باشد. مثل واجب الوجود که یک تفسیر کلی است که یک فرد بیشتر ندارد، اینجا هم عنوان صراط مستقیم یک مفهوم کلی است و غیر صراط علی محال است که باشد. که هم تفسیر عقلی است و هم نقلی که بحث بعدی است.

فقه

مسئله الرابعة و الخمسون

قول سوم نظر محقق اصفهانی و بیان وجه آن

اما قول الثالث إعادة الصلاة الأولى احتياطاً^{۱۰} یعنی نماز ظهر اعاده کند، اختاره السيد الإصفهانی، این را مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی اختیار کردند، وجهش هم بیان شد که فقط اعاده، نماز احتیاط را بیاورد، چون نمی داند این دو است یا سه، بنابر سه بگذارد و صلاة احتیاط بیاورد، البته بنا گذاشته است اما قبل از صلاة احتیاط شک می کند این دو و سه اش برای ظهر بود یا برای عصر بود. می فرماید صلاة احتیاط را بیاورد و نماز یک نمازی به قصد ما فی الذمه اعاده کند.

^۵ - سوره بقره، آیه ۵

^۶ - سوره آل عمران، آیه ۱۵۹

^{۱۰} - العروة الوثقی (دفتر انتشارات اسلامی)، ج ۳، ص ۳۸۷

حال بیان مرحوم اصفهانی را ببینیم، مرحوم سید می فرماید: **إعادة الصلاة الأولى احتياطاً**^{۱۱}، که همان صلاة ظهر می شود، وجهش را اشاره کردیم که چرا صلاة اولی إعادة می خواهد، چون تفصیل داده نشده بود که منافی آمده یا نیامده، می گوید این صلاة احتیاط برای او که قابل نیست پس این نظرش این است که منافی نیاید، بر او که برای ظهر قابل نیست.

فیظهر النقاش از ما سبق، این برای چه فرضی است؟ منافی آمده یا نیامده، اگر منافی نیامده، صلاة احتیاط بیاد و اگر منافی آمده آن اشکالات را کردیم.

مطلب دیگر اینکه علم اجمالی دارد که یا این نماز ظهرش ناقص است یا نماز عصرش ناقص است؟ قاعده فراغ نسبت به نماز ظهر دارد، قاعده فراغ نسبت به نماز عصر هم هست، طرف معارضة هست، یعنی هر دو را شما کامل آوردی چون شما شک داری، این شک به کدام نماز خورد؟ این هم ناقص نیست و آن هم نماز ناقص نیست و ساقط می شود و می رویم سراغ استصحاب ها، اگر قاعده فراغ ها نبود، نوبت به استصحاب ها می رسد، خب عدم ایتیان صلاة ظهر مطابق لمأموربه نیاوردم، عدم ایتیان صلاة العصر مطابقا لمأمور به نیاوردم، در نتیجه باید احتیاط کنم. اگر قاعده فراغ ها ساقط شد و علم اجمالی هم از بین نرفت و بود باید احتیاط کنم. احتیاط هم به چیست؟ یک نماز چهار رکعتی ما فی الذمه. اما این می گوید نه، نماز ظهر.

قول چهارم: محقق حائری

اما قول چهارم **صلاة احتیاط مع إعادة الصلاة بقصد الظهر**^{۱۲}، صلاة احتیاط بیاورد و صلاة را هم بیاورد به قصد ظهر نه به قصد ما فی الذمه، این فرمایش محقق حائری است

فالوجه فيه أن إعادة الصلاة بقصد الظهر أحد طرف علم الإجمالي، خب این موضوع را حل نمی کند، چون نعلم إما بإعادة الظهر أو صلاة الإحتیاط، عصر را بیاورد معنا ندارد، یا باید ظهر را بیاورد یا صلاة احتیاط را بیاورد، عرض کردم اینها هیچ منافی را فرض نکردند، منافی را بعضی آقایان مثل مرحوم امام ره متعرض شدند که به جا بود، چون مرحوم سید مسئله منافی را نیاورده اند، ولی جا دارد بیاید که منافی هست یا نه. بله اگر مبنایت این است که صلاة احتیاط یک واجب مستقل است، مسئله منافی را نباید مطرح کنید، اما اگر کسی مثل خود سید مبنایش این است که صلاة احتیاط نباید منافی وسط بیاید، چون جزئیت دارد نسبت به نماز و استقلال ندارد، (باید مطرح کند) اما تو می گویی نه (جزئیت ندارد) آقا ضیاء حرف خوبی زده است و می گوید ما نظرمان این است که که صلاة احتیاط یک واجب مستقلة است و جزئیت ندارد، این خوب است، اما اگر کسی گفت که صلاة احتیاط جزء هست، حتما مسئله منافی باید مطرح بشود.

^{۱۱} - همان
^{۱۲} - همان

حالا اینجا علم اجمالی به این است یا صلاة ظهر را إعادہ کند یا صلاة احتیاط را، پس بنابراین ظهر مثل یکی از اطراف علم اجمالی می شود.

و لکنہ ظهر النقاش فیہ أيضا، اینکہ نماز ظهر یک طرف علم اجمالی است، پس یک صلاة ظهر میخواہیم و یک نماز ظهر میخواہیم، صلاة احتیاط را بیاورد، صلاة ظهر ہم بیاورد، علم اجمالی امتثال شدہ است، ما بہ عصر کاری نداریم لذا فرمودند مرحوم آقای حائری کہ یأتی بصلاة الاحتیاط و صلاة الظهر و امتثال محقق می شود.

و لکنہ ظهر النقاش فإنه يتم إلى بعض الصور لا الجمع، بر بعضی صور این تمام می شود، صلاة احتیاط موقعی کہ عدل علم اجمالی هست جایی است کہ منافی نباشد، اگر منافی آمد، از اعتبار افتادہ است و هیچ اعتبار ندارد.

اگر منافی ندارد، قضیہ بر می گردد بہ خود نماز، یا عصر را باید بیاورم یا ظهر را باید بیاورم. اینجا باید یک نماز ما فی الذمہ بیاوری، چون یکی اش قطعاً صحیح است و یکی اش باطل است، یک نماز ما فی الذمہ بیاوری طوری نیست.

نگویید ظهر و عصر از عناوین قصیدہ است، بلہ اما طوری نیست اجمالش ہم کفایت می کند، یعنی آنی کہ مأمور بہ من هست، همان کفایت می کند.

مستشکل: ...

اگر منافی نیست مسئلہ بر می گردد بہ علم اجمالی، یا صلاة ظهر باید إعادہ کند یا صلاة احتیاط را باید بیاورد، علم اجمالی اقتضاء می کند احتیاط را.

مستشکل: ...

ما وقتی کہ می گوئیم علم اجمالی منجز است جایی است کہ أصل در کنارش نباشد، اما با این بیانی کہ گفتیم از راه علم اجمالی نست بلکہ استصحاب است، قاعدہ فراغ ہا ساقط شدند و بعد از ساقط شدن فراغ ہا فوری استصحاب زندہ می شود، البتہ بنابراین کہ استصحاب را جاری بدانیم یعنی ہمہ اش مبنایی است، یکی ممکن است بگوید استصحاب عدم إتیان مآتی بہ، عدم مطابقت مآتی بہ و مأمور بہ، این استصحاب ندارد، چون نہ خودش حکم شرعی است و نہ موضوع حکم شرعی است، لذا باید مبنا بگیری یا اینکہ در اصول تقلید بکنی بعد در فقہ استنباط کنی، یا در اصول باید مقلد باشی یا باید اجتهاد بکنی بعد بیایی و در فقہ حرف بزنی. اگر هیچ یک نیست چرا باید حرف بزنینم؟

یک وقتی استاد یک فرع مختصر می گفت، گفت شما الان خیال می کنی این یک روایت است و یک روایت بیشتر در این نیست، می گوید اینکہ فتوایش واضح است، معارض ہم کہ ندارد، دلالت ہم کہ روشن است، آنقدر وجوہ آوردند برای ہمین یک روایت کہ کلی باید در اینہا اجتهاد شود. بلہ قدم اول می فرمایند این روایت صحیحہ است، چطور توثیق شدہ؟ رجالش

چطور؟ اطمینان به صدور داری یا نه؟ این یک مبنا، بعد قدم به قدم مسئله دلالت ها مطرح می شود و حجیت ظواهر، آیا حجیت ظواهر را حل کردی؟ مسئله اشکال ثبوتی اش را حل کردی؟ شبهه ابن قبه پیش می آید؟ آنها حل شده؟ بعد از آنکه فارغ شدی، مخالفت با کتابش را حل کردی؟ چون آیه می فرماید: **وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ**، آیا این را حل کردی؟ همه اینها درش مشکل پیدا می شود.

قول استاد کاهانی

خب، ما می گوئیم قاعده تنجیز علم اجمالی نه، وقتی که قاعده فراغ ها ساقط شدند، استصحاب می آید با مبنای اینکه استصحاب تمام باشد که ما گفتیم استصحاب تمام است، چون معنای استصحاب این است که لغو نباشد، لا تنقض الیقین بالشک لغو نباشد، که اینجا لغو نیست، چون موضوع حکم عقل درست می شود یا به قول نائینی یا شیخ، می فرمایند که دیگر به استصحاب نیاز نیست چرا که بالوجدان اشتغال هست و به انحاء متفاوت تحصیل حاصل هست، این را در بحث حجیت ظن اشاره کردند، خب جواب این است همیشه حکم عقل تعلیقی است، می گوید از شارع اگر چیزی نیامد، من حرف می زنم، اگر آمد، استصحاب می گوید من هستم که خب بهتر، ولو اینکه اشتغال درست کنی، همین که تعبد بکند به اشتغال عقل اینجا می پذیرم و لغو نیست.

دفع دخل مقدر

نگویید که اثر استصحاب باز همان اشتغال است، خب اشتغال و قاعده اشتغال که خودش حاکم است، قاعده اشتغال حکم تعلیقی است، حجتی من قبل شارع نیاید، اگر حجتی بر اشتغال آمد یا حجت بر امثال آمد و فت من اکتفاء به ناقص می کنم، دیگه کاسه داغ تر از آش نمی شود که، شارع خودش می گوید من در مقام امثال به ناقص اکتفا می کنم، عقل می گوید اهلا و سهلا چه بهتر، عقل تابع است، اینجا بحث اطیعوا است و **أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ** تابع اطاعت است، تا گفت امثال ناقص کافی است، اشکال ندارد، اینجا اشتغال هم عین همان کنار اکتفاء است. خب حالا اینجا استصحاب می آید، و اگر استصحاب آمد دیگر از راه تنجیز علم اجمالی نیست، استصحاب می گوید چیزی را نیوردی، نماز ظهرت مطابق با امرت نیست، مآتی به ظاهر با امر مطابق نیست، چون در عبادات مطابقت مآتی به با مأمور به است، اینجا مطابق نیست، در عصر هم مآتی به با مأمور به مطابق نیست، عین استصحاب نجاست هذا الإناء و هذا الإناء، یکی نجس بود ولی استصحاب نجاست هر دو را کردیم، اینجا هم همینطور، دیگر از راه علم اجمالی نیست از راه استصحاب است، آمد هر کدام را بالخصوص حکم کرد که این باطل است، علم اجمالی می گفت که نه یکی باطل است و احتیاط کن، اینجا فرقی این است که وقتی از راه عقل بیایی می گوید باید احتیاط کند، لذاست که فتواها فرق می کند، از راه علم اجمالی باید احتیاط کند، یجب علیه الاحتیاط، یجب هم نمی گویند بلکه یلزم علیه الاحتیاط، چون یجب موهن این است که شرعا باشد، یا می گویند علیه الاحتیاط، یا لابد له من الاحتیاط، در تعبیرات مواظبند، به خلاف اینکه اگر استصحاب آمد می گوید یجب علیه، واجب است، برای اینکه حجت دارد بر اشتغال.

اشکال استاد کاهانی به بیان سید

ما اینجا اشکال کردیم که شما که گفتید که یک صلاة احتیاط بیاورد و نماز ظهر هم اعاده کند، این بر تمام صور، تمام نیست، برای بعضی صور تمام است، صوری که منافی نباشد. اگر منافی بود، شما علم داری که یک نماز باطل است، حال کدامیک؟ قاعده فراغ ها از کار افتاده، استصحاب مثبت تکلیف است، استصحاب عدم مطابقت مأتی به با مأمور به، در هر دو جا مثبت تکلیف می شود. دیگر به علم اجمالی کاری ندارد و خودش بالخصوص، حجت قائم می شود که باید این را هم بیاورم، آن را هم بیاورم، لذا دو تا باید بیاورم نه یکی، چون استصحاب می گوید هیچ یک را نیاوردی، که قطعا یکی آوردم، اینجا در اصول مسئله ای مطرح است، تفکیک حکم واقعی از ظاهری هیچ محذوری ندارد، من می دانم قطعا یکی از این ظرف ها پاک است، حکم ظاهری می گوید شما حکم کن که هر دو نجس است، الان هم در ما نحن فیه باید ظهر را بخوانم به قصد ظهر، در حالی که می دانم قطعا یکی را آوردم، خب آوردی که آوردی الان وظیفه ظاهری ات این است که یک نماز ظهر بخوانی و یک نماز عصر بخوانی. برهان اینطور اقتضا می کند، قاعده فراغ ها ساقط شده و استصحاب مانده، بله اگر شما استصحاب را از کار بیندازی، فتوایت بر اساس تنجیز علم اجمالی است. قاعده فراغ که افتاده، استصحاب هم نداریم، اصل مثبت تکلیف هم نداریم، قاعده اشتغال جاری می شود، علم اجمالی همان قاعده اشتغال است، قاعده اشتغال می گوید اشتغال یقینی برائت ذمه یقینی می خواهد.

و فی صورة العلم بالمنافی یكون العلم الإجمالی إما بوجوب إعادة الظهر أو وجوب صلاة العصر، در صورتی که علم به وجود منافی داریم، منافی آمده است، اینجا قهرا باید همان که عرض کردیم انجام شود.

مستشکل: ...

با اینکه یکی اش بر خلاف واقع است چون می دانیم قطعا یکی اش پاک است، اما شارع می گوید هر دو را حکم به نجاست کن، اینجا هم همینطور است، هر دو را شما حکم می کنی به اتیان.

مسئله ای دیگر از این جهت که قطع صلاة عصر حرام باشد

ولی یک مسئله دیگر مانده که بند قضیه است که شاید در قول پنجم باشد که ما اینجا اشاره کردیم که تنجیز علم اجمالی که مبتنی بر این مسئله ای هست و ان اینکه قطع صلاة عصر حرام باشد، شما ممکن است بگویی عصر را که خواندم، جواب این است که فرض ایجا این است که منافی نیامده لذا من را موظف می کند شما نماز احتیاط را بخوان و شما در نمازی، خب من میتوانم بر هم بزنم و منافی ایجاد کنم؟

اگر دلیل حرمت قطع صلاة، دلیل لفظی باشد ما نحن فیه را می گیرد پس نباید قطع کنیم، آن وقت مسئله حل می شود، ولی اگر چنانچه گفتیم دلیل حرمت قطع صلاة اجماع است، اجماع قدر متیقن اینجا را نمی گیرد، جایی را می گیرد که قطعا

نمازت هیچ مشکلی ندارد و صحیح به تمام معناست، خودبخود میخوای قطعش بکنی، اینجا اجماع می گوید حق نداری، اما آیا اجماع اینطور موردها را که گیر دار است می گیرد؟ کجا ما چنین اجماعی داریم؟ پس قهرا مشکل می شود، وقتی مشکل شد لذا مثل مرحوم آقای خوبی اینطور فتوا دادند علی المبنا که آیا دلیل حرمت صلاة دلیل لفظی است یا اجماع است؟ برخی به دلیل لفظی تمسک کردند مثل آقای حکیم، برخی دلیل لفظی را از کار می اندازند و می گویند عمده دلیل اجماع است، البته می دانید که ایشان کسی است که اجماع را صغرویا و کبرویا نوعا گیر می دهد، می گوید اگر صغرایش هم زورمان نرسید، کبرایش نا تمام است و می گویند حجت نیست، اما اینطور نیست لذا خودش بعضی جاها گیر می کند و نمی تواند حرف بزند و می پذیرد مثلا نمونه اش را ما بگوییم، تعلیق در بیع هفت، هشت وجه است که این تعلیق باطل است، همه را رد می کنند، می رسد به اجماع و می گوید اجماع قطعا مدرکی است یا محتمل المدرک است، در عین حال در رساله فتوای به بطلان تعلیق دادند یعنی بعضی جاها نمی شود که کاری اش کرد، جایش که می رسد جرئت آنچنانی نیست، نه تنها احتیاط بلکه فتوا به حرمت تعلیق داده است، اجماع اینجا هم اینطور است، ما بگوییم که اجماع مدرکی است؟ اجماع قطع صلاة هم مدرکی است؟ اینجا مشکل دنباله دار است، تمام متشرعه تقبیح می کنند یعنی آنی هم که مسئله بلد نیست می گوید این چیست می خوانی؟ عین ریش که می گویند حرام نیست، ججور حرام نیست آقا؟ تقبیح می کنند، متدینین به کسی که ریش تراشیده می پذیرند اقتدا کنند؟ نمی پذیرند، اینجاهاست که می گویند با مذاق شریعت سازگار نیست.

مستشکل: ...

در اینجا دلیل بالخصوص از فقیه گرفته می شود و همینطور ضمیمه می کند.

مسئله اجماع و قرائن ضمیمه ای

یک بار به استادمان گفتیم که شما می گوئید دولت مالک است، به کدام دلیل می فرمایید؟ گفت هر دلیلی که شما بیاوری قابل مناقشه است، اما وقتی مجموعه را کنار هم می گذاری یک اطمینانی بدست می آید، اینگونه است، یعنی مثل مرحوم شیخ که گفت اجماع بی اعتبار است، ایشان انسدادی هستند و در فقه به اجماع تمسک می کنند، ما عرض کردیم آنجا انصاف دارد یعنی اینها ضمیمه می شوند با هم، اینها را می گویند قرائن ضمیمه ای، از اینجا یک قسمت از آنجا یک قسمت و همینطور ضمیمه می کنند تا اینکه کم کم اطمینان برای انسان می آید، یعنی دلیل بالخصوص از دست گرفته شده است بعد شروع می کند، اینها را کنار هم می گذارد، این گفته شده و آن گفته شده، و خود فقها و ارکان هم اینطور گفتند، مثلا میرزا علی آقای شیرازی پسر میرزای بزرگ شیرازی که خودش مرد ملایی هم بوده است، منتها می گوید شیخ و پدرم میرزا و میرزا محمد تقی شیرازی، اگر فتوا بدهند، احتیاط نه، من قطع پیدا می کنم حکم شارع این است. اینها چیزهایی است که خصوصیات طرف است، که مثلا شخصیت های فن گفته باشند، این مجموعه برای انسان اطمینان حاصل می کند، این خصوصیتی است که در فقه هم باید این خصوصیات لحاظ بشود.

پس در فرضی که منافی نیست این مسئله را در نظر گرفتیم، اگر نمی خواهد قطع کند اینجا حرف سید درست است، البته صلاة ما فی الذمه بود ما می گوئیم نه، مثل حرف آقای حائری یک نماز ظهر بخواند با یک صلاة احتیاط، ولی مسئله قطع علی المینا است، اگر گفتیم، مدرکش اجماع است که من یک مقدار گیر دارم چون تقریباً آن روایت سندش درست است و از آن مفهوم در می آید، مثلاً حضرت می گوید و این و این و این، اگر بود، اشکال ندارد نماز را بر هم بزنی، اگر مفهوم در نیاید نه نباید بر هم بزنی، خب بعضی گفتند آنها خصوصیت ندارند مثل آقای سیستانی، عذر عرفی باشد طوری نیست نماز را بر هم بزنی، عذر عرفی یعنی عذری که عرف بگوید عذر است، بچه دارد می رود و احتمال خطر هست، اینجا مثل عذر عرفی است و طوری نیست، یا مثلاً حیه ای هست می توانی نماز را برهم بزنی و بکشی، یا عقرب مثلاً، چند تا چیز را شمردند.

من شبهه ام این است که دلیل قوی است، خلاصه اینکه یا به دلیل لفظی یا اجماع تمسک می شود.

قول دیگر

بعضی آقایان دارند که ما قاعده فراغ را نسبت به عصر جاری می کنیم و نسبت به ظهر استصحاب جاری می کنیم بقاء امر، که در فرض علم اجمالی عرض کردم که دو قاعده فراغ دارند و استصحاب بقاء امر ظهر یعنی استصحابی که امرش باقی است، که لبش همان است یعنی ماتی به مطابق با مأمور به نیست، امر شارع هست، یعنی امثال امر محقق نشده و لبش به این بر می گردد، این همانی است که عرض کردم، خیلی مهم نیست.

اقوال دیگر

قول خامس، تقریباً نظر امام ره گفته شد، قول سادس هم تقریباً گفته شد، خیلی اینجا نیاز نیست، اینجا خیلی شقوقات می توان درست کرد، نظر سید بر آنها نیست که مثلاً در وقت مختصش هست یا در وقت مختصش نیست، که اگر وقت مختصش باشد که برای عصر است دیگر، این را آنجا داشتند.

قول هفتم: نظر آقای خوئی

القول السابع هم داریم ما عن السيد الخوئی، جائرز الإتيان بالمنافی که گفته بودیم، جایز است اتیان به منافی و اکتفاء به اعاده صلاة واحدة، وجه جواز هم این بود که دلیل اجماع هست، البته اینجا نمی گوید چیزی ولی مستند همین است، مستند اجماع است، جایز است منافی بیاورد و اگر نیاورد می شود فرمایش سید.

مسئله الخامسة و الخمسون

إذا علم اجمالاً إما أنه زاد قرائتاً أو نقصها

فرموندند که کافی است دو تا سجده سهو یک دفعه بیاورد، همچنین اگر بداند یا تسبیحات زیاده شده یا کم شده که سید علی المینا فرموده سجده سهو دارد.